

# بررسی جایگاه زن در جامعه ی ایران بر اساس دو رمان؛ سنگ صبور و چشمه‌های

مریم احمدناتقی؛ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

[m.nateghi1371@gmail.com](mailto:m.nateghi1371@gmail.com)

مطهره رضایی چراتی؛ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

[m.rezaeicharati@yahoo.com](mailto:m.rezaeicharati@yahoo.com)

## چکیده

در مجموعه‌ها و آثار داستانی دوران معاصر، زن نقش قابل توجهی ایفا کرده‌است و نویسندگان، توجه شایانی به جایگاه خانوادگی و اجتماعی زن داشته‌اند. با نگاهی جامع می‌توان گفت که برخی از قلم به داستان، به حوزه‌ی زنان سنتی و برخی به زنان مدرن نزدیک شده‌اند. در این مجال، صادق چوبک، نماینده‌ی زن نویسان سنتی و بزرگ علوی، نماینده‌ی زن نویسان مدرن شناخته شده است. ما در این مقاله کوشیده ایم تا با بررسی و مقایسه‌ی دو داستان بلند "سنگ صبور" و "چشمه‌های"، که نگاهی از دو زاویه‌ی متفاوت به جنس زن دارند، وضعیت زن ایرانی را در فضای فرهنگی جامعه‌ی ایران، در دهه‌های گذشته بشناسیم.

**واژگان کلیدی:** زن ایرانی، جامعه ی ایران، سنگ صبور، چشمه‌های

## مقدمه

زن به عنوان بخشی از افراد جامعه در ادبیات سنتی و گذشته ایران نقش کم رنگی ایفا می‌کرده‌است؛ جز در منظومه‌های عاشقانه که در آن‌ها نیز وضعیت زن در عالم واقع چندان نمودار نبود. اما همین حضور کم‌رنگ زنان در آثار ادبی نشان از عدم حضور زنان در صحنه واقعی زندگی اجتماعی بوده‌است. رفته رفته در دوران معاصر توجه به جایگاه زن مورد توجه نویسندگان قرار گرفت. "هر کدام از نویسندگان معاصر، به فراخور تقاضا و امکانات فرهنگی جامعه ی زمان خود، این جنس حساس را به گونه‌ای در آثار خود جای داده‌اند. بعضی از این نویسندگان، زن را مانند همان معشوق خوش سیما و دلبر عشوه گر و طناز ادبیات سنتی تصویر کرده اند و گروهی دیگر به رخدادهای اجتماعی و فرهنگی مربوط به زنان پرداخته اند." (جعفر دهقی، ۱۳۹۲: ۸۰) اما در مورد اینکه چه عاملی باعث توجه به امور زنان شد باید گفت که: "تغییر دیدگاه نسبت به زن، در رویارویی با تمدن غرب و مشاهده حضور آزادانه زنان در مجامع عمومی و اختلاط با مردان و مسئله تحصیل زن در فرنگ شکل گرفت." (حمیدی، ۱۳۸۶: ۴۷) از آنجایی که در غالب مواقع، بیشتر نویسندگان ما را مردان تشکیل می‌دادند و فرهنگ عمومی، مرد را به عنوان جنس قوی تر پذیرفته بود، بالطبع زنان به عنوان جنس فروتر و پست تر شناخته شدند. از نظر آنان، زنان همواره عامل فساد و تباهی، و محکوم به پستو نشینی اند. چوبک بدون تایید و تکذیب این باور، وضعیت زن را در فرهنگ سنتی ایران به نمایش می‌گذارد. وجه تمایز چوبک با سایر نویسندگان هم عصر و غیر هم عصرش، در روایت زندگی، عبور از تابوهای موجود بر پیکره ی ادبیات است. وی در طرح سرنوشت زن، مسائلی را مطرح می‌کند که جزء حرف های مگو است.

بر خلاف سایر نویسندگان، و بخصوص چوبک، علوی برخوردی احترام آمیز و والا با زن های داستان هایش دارد. نگاه و روایت علوی و چوبک به زن در دو قطب ناهمگون است. در داستان های چوبک، اغلب زنان قشر فراموش شده و به حاشیه رانده شده ی جامعه هستند. این زنان اغلب لکاته اند و در صدد ارضای نیازهای جسم خود. در

حالی که زن در داستان‌های علوی متعلق به قشر فرادست جامعه است و علوی آنها را در حد یک الهه و قدیس ارزش می‌نهد. گویی آنها مشکلاتشان هم فاخر و ساتنی ماتال است.

### پیشینه تحقیق

در بررسی‌های انجام شده در مورد عنوان و نگرش، کتاب یا پایان‌نامه و یا مقاله‌ای یافت نشده است. اما پاره‌ای از آثار به طور مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع پژوهش حاضر مربوط می‌شود، از آن جمله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

-مقاله‌ای با عنوان " بررسی جایگاه زن در آثار واقع‌گرایانه جمال‌زاده و بالزاک " تهیه شده است. نگارندگان این مقاله، خانم‌ها سهیلا سعیدی و فریده علوی معتقدند علی‌رغم تفاوت‌های کوچکی که درباره جایگاه جنس مونث از دیدگاه این دو نویسنده ارائه شده که آن هم مربوط به اختلاف زمانی چند دهه‌ای و همچنین اختلاف فرهنگی میان فرانسه و ایران می‌باشد؛ اما روایت هر دو نویسنده معرف جامعه‌ای مردسالار است که زن در آن تنها نقش ضعیفه‌ای را بازی می‌کند که سهمی از زندگی ندارد و تنها آفریده شده است برای خدمت به مرد. ایشان معتقد اند که بالزاک و جمال‌زاده، هر دو عقاید مرسوم درباره زنان را در جامعه خود تایید کرده‌اند؛ اما جمال‌زاده این کار را به شکلی متفاوت و با سرسختی کمتری نسبت به بالزاک انجام می‌دهد.

-در مقاله‌ای دیگر با موضوع " جایگاه زن در گذر تاریخ و سیر حقوقی آن " توسط حسن حیدری و یوسف ابراهیمی نسب نوشته شده است. بر اساس این مقاله، در حقیقت زن و مرد جایگاهی برابر دارند اما در جوامع مختلف این مسئله نادیده گرفته شده است و زن جایگاهی پست و حقیر پیدا کرده است. دین اسلام و قرآن برای زن ارزش والایی قائل هستند و حیثیت زن جنبه "حق الله" دارد و قابل بخشش و گذشت نیست.

-مقاله‌ای با عنوان "تحول جایگاه زن در نثر پیش از مشروطه" توسط جعفر حمیدی و مریم عملی رضایی نوشته شده است. این مقاله در دو بخش (۱) زن در آثار نویسندگان مرد و (۲) نوشته‌های زنان، به بررسی وضعیت و جایگاه زن می‌پردازد. در بخش اول مردان در سفرنامه‌ها، رساله‌ها، روزنامه‌ها و نمایشنامه‌ها بحث آزادی زن ایرانی را گاه آشکارا و گاه گذر بیان می‌کنند. در بخش دوم زنان خود دست به کار شده و با نوشتن نامه‌ها، رساله‌های انتقادی-اجتماعی، سفرنامه‌ها و خاطرات در پی مطرح کردن خود هستند.

-مقاله‌ای دیگر، "سیمای زن در کلیله و دمنه نصرالله منشی" است که توسط علی حیدری نگارش شده است. در این مقاله با مقایسه چهار اثر متن عربی کلیله و دمنه، داستان‌های بیدپای، پنجاکیانه و کلیله و دمنه نصرالله منشی اینگونه نتیجه‌گیری شد که اگرچه اندیشه‌های زن ستیزانه در هر چهار اثر وجود دارد اما تفکر و بیان نصرالله منشی از همه تندتر و ستیزه‌جویانه‌تر است. این چهار اثر در سه بخش حکایات، جملات و ابیات مورد بررسی جداگانه قرار گرفتند و در نهایت آنچه حاصل شد چنین بود که نگاه منفی و بدبینانه به جنس زن با شدت و ضعف متفاوت در اندیشه نویسندگان این آثار وجود دارد که نشان از تفکرات حاکم بر جامعه در مورد زن است.

### جایگاه زن در تاریخ

ابتدا بهتر است برای شروع شناخت نسبت به زن از نظر ریشه یابی آن را بررسی کرد؛ از نظر ریشه شناختی، واژه‌ی زن از ریشه‌ی zan، به معنای زایش و زاییدن است. (سنجری، ۱۳۹۰: ۳۵)

اگر چه زبان شناسان اروپایی، زن را از ریشه‌ی زئوس یونانی می‌دانند اما باید دانست که ساده‌تر از ریشه‌ی یونانی، "زن" کردی و "زن" فارسی است که از ریشه‌ی "کئی نی" اوستایی و "کن" پهلوی بر آمده است و به معنای خانه و صاحب خانه است. بنا بر این در فرهنگ ایرانی، "زن" همان نام را دارد که در دوران کهن مادر سالاری داشته و مالکیت خانه به او باز می‌گردد. (معین، ۱۳۸۱: ۵۵)

هر چه در تاریخ به عقب بر میگردیم و فرهنگ و تمدن ملت ها را جستجو می کنیم، به موقعیت و جایگاه زن و مقام پستی که در میان ملت ها و قبایل داشته است بیشتر پی می بریم. زن از همان ابتدا که زندگی به صورت غار نشینی جریان داشت، هم چون مردان و هم پای آنان کار می کرد و حتی بیشتر از آنان. وظیفه ی مردان فقط شکار بود و سایر امور به عهده ی زنان. با پیشرفت مدنیت، جایگاه زن رفته رفته تنزل پیدا کرد و خدمات و تلاش ها و فعالیت هایش، هیچ گاه در نظر مردان به حساب نیامد و تغییری در نگاه مردان نسبت به توانمندی های زن و رفتار غیر انسانی با وی حاصل نشد. به قول ویل دورانت: " زیاد بودن حس همکاری زن، در تغییر وضع اجتماعی او بیشتر موثر بوده تا تربیت فرهنگی مردان و ملاحظه ی جهات اخلاقی." (ویل دورانت ۱۳۷۲: ۴۲) البته در همان زمان نیز قبایلی بودند که زن در آنها مقام والایی داشت و حتی می توان از دوره ای به نام مادر شاهی یاد کرد که در آن زن در راس قرار داشت؛ اما عمر این دوران بسیار کوتاه بود.

" بعضی از اوقات، مخصوصاً در نواحی آفریقای جنوبی، حکومت به دست زن افتاده است؛ در جزایر پلو هرگز رئیس قبیله به کار مهمی دست نمی زده است، مگر آنکه، بیشتر، نظر شورای خاصی را که از زنان پیر تشکیل می شد جلب کند." (همان، ۴۱)

" ظهور خانواده ی پدر شاهی، ضربت محکمی برای از بین بردن سلطه ی زن به شمار می رود؛ از این به بعد زن و فرزندان به عنوان مملوک پدر یا برادر بزرگ، و پس از آن، شوهر او را پیدا کردند. برای زناشویی، همان گونه که غلام و کنیز را در بازار می خریدند، زن را نیز می خریدند، و هنگام وفات شوهر، زن نیز مانند انواع دیگر دارایی های وی به میراث می رفت." (همان، ۴۳)

زن در تمام ممالک، با شدت و ضعف متفاوت، وضعیت تقریباً مشابهی داشت و زن ایرانی نیز از این وضع مستثنی نبود. ایرانیان که به داشتن تمدنی دیرینه و امپراتوری های عظیم، هم چون ساسانی و هخامنشی به خود می بالیدند، کمترین حقوق و اختیارات انسانی برای زن قائل نبودند و از این حیث با قبایل بدوی تفاوتی نداشتند. " و حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته، عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، موجودی مخفی، مرموز، عقب نگه داشته شده و مرد زده بوده است. سیادت تاریخی مرد، زن را تنها به عنوان یک انسان درجه دو، انسانی شیء شده و از انسانیت افتاده خواسته است." (براهنی، ۱۳۶۳: ۳۰) گویا هرچه به عقب برگردیم جایگاه زن تنزل بیشتری می کند. امپراتوری ساسانی، به عنوان یک کالا فرض می شد که مردان حق تمالک و تصرف وی را داشته اند. همچنین زنان در این دوران، " در سلسله مراتب خانوادگی، تحت سرپرستی و قیومیت رئیس خانواده به نام « کتک خای » « کد خدا » بود، این کد خدا می توانست هر کسی باشد: پدر باشد یا شوهر و در صورت مرگ آنها جانشین رئیس خانواده دارای اختیارات وسیعی بود که این اختیارات به ندرت محدود می شد و تمام هدایایی که گاه به زن داده می شد، یا مالی را که زن با کار و تلاش خود به دست می آورد همه متعلق به رئیس خانواده بود و زن از اموال خود نصیب نمی برد. در نظام خانوادگی دوره ی ساسانیان تعداد ازدواج ها در اختیار زن نبود، بلکه از حقوق و اختیارات ثابت شده ی مردان بود. مردان در تعدد همسر هیچ محدودیت نداشتند، مردان اگر توان مالی داشتند به تعداد زیاد زن می گرفتند. مردانی که توان مالی و اقتصادی بالایی داشتند به اندازه ی یک دوره تسبیح، زن در حرمسرای خود می توانستند داشته باشند." (حیدری، ۱۳۸۹: ۷۸)

در ادبیات گذشته نیز همچون واقعیت بیرونی، زن نقشی ایفا نکرده است و شاعران و داستان سرایان، در آثارشان برای زن جایگاهی در نظر نگرفتند. وجه مشترک زن در آثار ادبی و زن در جهان بیرون در این است که تا زمانی که زن پوسته ی مستورگی و عفت و حیایی را که فقط به زن پستو نشین نسبت می دادند پاره نمی کرد، نمی توانست وجود و حضورش را به دیگران ثابت کند. در آثار ادبی هم حضوری از زن دیده نمی شود مگر به شرط داشتن خصوصیتی ممتاز.

زن در اثر ادبی یا بسیار زیبا و دلبر، با شهامت و جسور و قوی دل است و یا بسیار کریه منظر، منفور، حيله گر و فتنه جو. جایگاه فردی و اجتماعی زن ایرانی، چه در واقعیت و چه در متون ادبی، تا دوران قاجار، به همین شکل ادامه پیدا کرد.

در دوره‌ی قاجار و به خصوص در سال‌های مشروطه، به واسطه‌ی آشنایی و رابطه با کشورهای اروپایی و دیدن وضعیت زنان فرنگی و مقایسه‌ی آنها با زن ایرانی، بحث آزادی نسوان مطرح شد. سیمای بزرگ کرده، ظاهر آراسته و عطرهای خوش بوی زنان فرنگی، با غنچ و دلال مخصوص به خودشان، برای مردان ایرانی که زن‌های زندگی شان همیشه بوی مطبخ داشتند و لباس‌های گشاد نیم دارشان توی ذوق می زد، حکم زن آرمانی را داشتند. حضور گسترده‌ی زنان در فعالیت‌های اجتماعی و شرکت آزادانه‌ی آنها در مجامع مردانه، برای ایرانیان جالب توجه و ستودنی بود. این گونه بود که روشنفکران و فرنگ رفته‌ها، وضع زن ایرانی را اسف بار قلمداد کردند و در پی آن شدند تا با الگو قرار دادن زن فرنگی، راه پیشرفت و تمدن را پیش پای زن ایرانی قرار دهند. علی رغم مخالفت‌های روحانیون و گروهی از مردم، زن ایرانی به سمت و سوی مسیر جدیدی که برایش فراهم شده بود پیش می‌رفت و رفته رفته رنگ و لعاب فرنگی پیدا می‌کرد.

زن در ایران، اگرچه با تغییر پوشش، ظاهری نسبتاً متجددانه و مدرن پیدا کرده بود، اما جایگاهش در طبقات اجتماعی چندان تغییری پیدا نکرد و همان مرد سالاری و افکار 'جامعه می شود و آن طور که باید در میان طبقات پایین جامعه فراگیر نمی شود.

در دو اثر مذکور، به طور کاملاً مشهود، به این دو طبقه پرداخته شده است. از آنجایی که اغلب آثار چوبک با محوریت طبقات پایین جامعه است ما شان ویژه ای را درباره ی زنان نمی بینیم. چوبک در صدد شناساندن قشر نهان جامعه است؛ جامعه ای که زنان در آن فاقد هرگونه نقش اجتماعی و سیاسی هستند و و زنان را افرادی حشری و شهوانی نشان می دهد. زنانی غرق در جهل و خرافه. چوبک در داستان هایش خطوط قرمز را می شکند و هیچ ابایی از بیان حرف های مگو جامعه ی ایرانی اسلامی ندارد و تلاش می کند دیدی بی طرفانه به جامعه داشته باشد اما نباید از نظر دور داشت که این عریان گویی، چوبک را به وادی اغراق و افراط هم کشاند.

نخستین رمان های فارسی بیشتر به بدیهیات و موضوعات احساسی می پردازد مثل بازتاب وضع نابرابری زنان ایرانی؛ زن هایی که به علت فقر و جهل و پایه های نادرست خانواده به دامن فحشا و فساد در می افتند. (حسن پور، منصور لکورج، ۱۳۸۷: ۱۵۸)

اما علوی در صدد بود تا خود را از این گروه جدا سازد و رمان چشم هایش را که جزء نخستین رمان های سیاسی و اجتماعی است و با محوریت نقش آفرینی زن پرداخته شده است مطرح سازد. وی نگرشی کاملاً متفاوت نسبت به زن ها دارد و می توان گفت که با "نگرش چوبک که از زن موجودی شهوانی و حشری می سازد (سنگ صبور)، کاملاً متفاوت است... او (علوی)، انسان و به ویژه عشق و زن را می ستاید...". (دستغیب، ۱۳۵۸: ۲۲۵ و ۲۲۶)

"از نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا، صاحب نظران ادبی به این نتیجه رسیدند که باید فاصله ی میان اثر ادبی و جامعه ی معاصر را از میان برد. و بهترین و شایسته ترین راه برای رسیدن به این هدف، بازنمایی واقع گرایانه ی جامعه و رخدادها و شاکله های آن است. این گونه اعمال داوری در زمینه ی آثار داستانی، باعث شد که جو داستان نویسی در ایران نیز، با اندکی تاخیر، دست خوش تغییر و تحول شود. و این کار بدان جا رسید که برای داستان نویسان ایرانی نیز ادبیات، چنان چه اصل واقع گرایی در آن رعایت نشده باشد، دیگر ادبیات محسوب نمی شود." (آذین حسین زاده، ۱۳۸۳: ۱۵۳) "البته هر زمان که اندیشه های واقع گرایانه در ادبیات بروز کرد، دشواری های زندگی زنانه، در کنار همه ی مسائل و معضلات دیگر مطرح شد." (علوی، ۱۳۸۹: ۴۳)

### سبک علوی و چوبک

با مطالعه ی داستان ها و رمان های بزرگ علوی و صادق چوبک، گمان می شود این دو نویسنده، اهل یک کشور و

یا حداقل از یک دوره و نسل نیستند. نگاهی که بزرگ علوی به زن و جایگاهش دارد با نگاه چوبک به این مقوله بسیار متفاوت است.

بزرگ علوی نویسنده ای واقع گراست با مایه هایی از رمانتیسیم. علوی بیشتر عمر نویسندگی اش را صرف داستان هایی با مضامین سیاسی کرده است. داستان هایی در مبارزه با حکومت دیکتاتوری پهلوی. اما این درون مایه ی سیاسی و نگاه مبارزه طلبانه ی علوی باعث نشده این نویسنده نگرش رمانتیکی اش به زندگی و روابط انسان ها را که گویی جزء علائق درونی اش است فراموش کند. همین نگاه رمانتیکی به مسائل سبب شده که سبک علوی در عین واقع گرایی و پرداختن به واقعیات جامعه ی آن دوران، به رمانتیسیم اجتماعی میل کند. " در رمانتیسیم اجتماعی، نقش زن و مرد و خانواده از اهمیت بسیاری برخوردار است و زن ها و مرد ها در کنار هم و وابسته به هم تصویر می شوند و روابط عاشقانه و مسائل جنسی تا حدودی معقول و به هنجار و دور از احساساتی گری نشان داده می شود. در رمان (چشمهایش) علوی چنین جلوه و کیفیتی وجود دارد." (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۶۳)

علوی در ترسیم سیمای زن مهارت دارد؛ اما وی تنها به تصویر یک بعد از چهره ی زن نمی پردازد. " زن در داستان های علوی چهره ی راستین و بی هاله ای دارد و بعد های شخصیتی او، شیرینی و کام دهی، شور انگیزی و دلربایی و مهر ورزی، زیرکی و در عین حال تلخی و فتنه گری و آزار رسانی و بی وفایی و سنگدلی و هوسرانی او، در داستان های علوی به بهترین صورت ترسیم و تصویر شده است. زن محبوب، زن منفور، زن سلیطه، زن هوسباز، زن معصوم و متفکر و با شخصیت و فداکار، در چهره های گوناگون خود در آثار داستانی علوی جلوه ای طبیعی و واقعی و راستین دارد؛" (همان، ۱۳۸۲: ۷۲)

در مقابل علوی، نویسنده ای همچون صادق چوبک را داریم. دغدغه ی چوبک در داستان هایش، مسائل فرهنگی طبقات پایین جامعه است و همچنین باورهای عامیانه و بی پایه و اساسی که در متن زندگی مردم جای دارد. داستان های چوبک، تصویر زندگی انسان هایی است که گرفتار روزمرگی و عادت شده اند و نکبت و بیچارگی از سر و روی خودشان و زندگی شان می بارد. در میان زندگی تکراری، پوچ و نکبت زده ی اقشار فرودست، چیزی که بیش از هر چیز، کانون توجه چوبک قرار گرفته وضعیت زنان و برخورد جامعه با آنان است و همچنین نتیجه ی برخورد با جنس زن، که چگونه از وی موجودی عقده ای و کمبود دار ساخته است. چوبک در تحلیل روانی شخصیت های آثارش، تحت تاثیر افکار فروید است و همین امر موجب شده است که شخصیت های داستانی اش، به خصوص زنان، دارای عقده های جنسی باشند و این عقده در کنار خیل مشکلات و سختی ها، یکی از اصلی ترین دغدغه های فکری شخصیت هاست. " چوبک مثل اغلب ناتورالیست ها کم کم به تصویر و تجسم این مظاهر زشت و ناپسند جامعه خوگر و مانوس می شود و خودش در تله ای می افتد که خواندگانش را از آن بر حذر داشته است، یعنی تله ی عادت. به بیانی دیگر، چنان در زشتی ها و ناپاکی غرق می شود که از خوبی ها و پاکی ها غافل می ماند. به تدریج بر حسب عادت و توجه عمیق به این زشتی ها، کارش به افراط و اغراق کشیده می شود، گویی نویسنده فقط زشتی ها و ناپاکی ها را می بیند و چشمهایش را به روی همه ی پاکی ها و لطافت ها و زیبایی های زندگی می بندد. مصداق این گفته را می توان در رمان (سنگ صبور) آخرین اثر صادق چوبک به خوبی دید." (همان، ۱۳۸۲: ۹۶)

" سنگ صبور، شرح داستان غم انگیز تنهایی است، تنهایی انسان ها و سرودی است در ستایش آزادی، و مرثیه ای است بر تیره بختی ها و سوگی است در اندوه زنان و کودکان بی پناه این سرزمین... " (دهباشی، ۱۳۸۰: ۲۷)

## مرد سالاری و زن سالاری

از آنجایی که در روابط زن و مرد، بخصوص در گذشته تعادل برقرار نبوده است، بحث مرد سالاری و زن سالاری همیشه مطرح بوده و مردان خود را به عنوان جنس قوی تر بر جان و مال زنان مسلط می دانستند. یکی از موضوعاتی که در دو اثر مورد بررسی، قابل ردیابی است جایگاه زن در خانواده و اجتماع است.

"بیشتر شعرا و نویسندگان ادبیات ایران و جهان مرد بوده اند. به همین دلیل تفکر مرد سالارانه بر نوشته های آنان سایه افکنده است. اینان به نوعی زنان را مورد ظلم و تحقیر قرار داده اند یا حقوق آنان را نادیده گرفته اند..." (حیدری، ۱۳۸۵: ۵۱)

"سنگ صبور" و "چشم هایش" از این دیدگاه، گویی دو جامعه‌ی متفاوت را روایت میکنند؛ آنچه در سنگ صبور بیداد می‌کند و چوبک تمام تلاشش را بکار گرفته تا آن را بازتاب دهد و عمق و نهایتش را آشکار کند مردسالاری است که در جامعه‌ی سنتی ایران به شکل افراط شده‌ی ظهور می‌یابد.

نمونه‌ی بارز سلطه‌ی مردانه در سنگ صبور، حاج اسماعیل است. حاج اسماعیل مرد جا افتاده‌ای است که گوهر سیزده ساله را به زنی می‌گیرد و او را هووی سه زن دیگرش می‌کند. در خانه‌ی حاج اسماعیل چهار زن حریف زورگویی‌ها و خودرایی‌های یک مرد نمی‌شوند. زن‌های حاج اسماعیل برایش حکم شریک زندگی را ندارند بلکه به کلفت‌هایی می‌مانند که از صدقه‌سری حاجی زنده‌اند. رفتاری که حاج اسماعیل به عنوان یک مرد سنتی با همسرانش دارد گاهی به رفتار با حیوان شباهت دارد و این رفتار یعنی زن برای او جز یک کلفت بی‌جیره و مواجب و ابزاری برای ارضای تمایلات جنسی و فرزندآوری ارزش دیگری ندارند.

"اما حاجی به زنا‌ی دیگش خیلی بداخلاقی می‌کرد، اونام خیلی ازش می‌ترسیدن. برای اینکه بی‌هوا می‌زد، یه هو می‌دید ی سر یه چیز کوچکی تا می‌خوردن می‌زدشون" (سنگ صبور، ۶۵)

و باید به حق گفت که "فرهنگ ایران، فرهنگ مردان است. به وسیله‌ی مردان و برای مردان ساخته شده است... اگر مرد در راس خانواده قرار دارد، زن قاعده‌ی مثلثی است که مرد ضلع عمودی آن است. در تاریخ ایران از این ضلع قاعده خبری نیست." (براهنی، ۱۳۶۳: ۳۰ و ۳۱)

در جامعه‌ی آن زمان در ایران زن و احساساتش به کلی نادیده گرفته و قربانی جاه طلبی و قدرت طلبی مردان می‌شود. زن، زیر سایه‌ی مرد است که هویت پیدا می‌کند؛ به همین دلیل است که زن‌های حاج اسماعیل اگر چه زندگی با هوو و تحمل بد رفتاری‌ها و خشونت‌های حاج اسماعیل برایشان بسیار سخت است اما باز هم تلاش می‌کنند برای شوهرشان هر چه مقبول‌تر باشند؛ زیرا آنها هم پذیرفته‌اند که هیچ‌کجای دیگر زندگی بهتری در انتظارشان نیست.

از طرفی دیگر، مادر گوهر پیشنهاد خواستگاری پیرمردی چون حاج اسماعیل را از دختر سیزده ساله‌اش با خوشحالی می‌پذیرد زیرا می‌داند در خانه‌ی حاجی هر رفتاری که با دخترش بشود حداقل به نان شب محتاج نیست که بعد از مدتی، آن هم ممکن نشود.

چوبک، با آنچه از سرانجام زندگی گوهر روایت می‌کند در واقع به ما یادآور می‌شود که در جامعه‌ی مردسالار، زن بدون مرد، محکوم به فنا است. حتی احمد آقا، همسایه‌ی گوهر، با آنکه ادعا می‌کند گوهر را دوست دارد اما با او ازدواج نمی‌کند تا گوهر را از نکبت صیغه‌روی نجات دهد. نه تنها کمکش نمی‌کند بلکه او هم مثل بقیه خواهان جسم اوست و حتی رقبت نمی‌کند به جسدش نگاه کند.

بلقیس، همسایه‌ی دیگر گوهر، از بی‌اعتنایی‌ها و بی‌محبتی‌های شوهرش، بمونعلی، به ستوه آمده آرزو می‌کند شوهرش او را طلاق دهد اما خودش هم می‌داند که پس از جدایی، سرنوشتی بهتر از آنچه گوهر به آن دچار است ندارد.

زن شیخ محمود حکاک از غیبت چند ساعته‌ی شوهرش به شدت سراسیمه می‌شود؛ او نگران است که پس از شوهرش چه به سر او می‌آید.

"آقا شما رو به خدا به من کمک کنین، چه خاکی به سرم بریزم. شما یه راه و چاهی پیش پای من بذارین. من به کی رو بیارم؟ به کی بگم؟ من نون آوری غیر از شیخ محمود ندارم. ولم کرده رفته و من بی‌خرچی موندم" (سنگ صبور، ۲۰۱)

با خواندن سنگ صبور و سرنوشت محتومی که زن به آن دچار است و آن بی کسی و تنهایی است درمی یابیم که چگونه در چرخه ی زندگی، زن سنگ زیرین آسیاب بوده و زیر بار نابرابری ها و تبعیض ها استخوان های آرزو و عشق و شور زندگی اش خرد می شوند.

در مقابل قصه ی غمناک "سنگ صبور"، شاید "چشم هایش" چشم ما را به روی دیگر سکه ی زندگی بگشاید. برخلاف رمان "سنگ صبور"، شاید بتوان در "چشم هایش"، مرد سالاری و زن سالاری را نسبتاً پایاپای دنبال کرد. در اکثر نویسندگان پیش و پس از علوی، زن به عنوان موجودی درجه ی دو و سه انگاشته شده که در چرخه ی زندگی خانوادگی و اجتماعی نقشی ایفا نمی کند. فقر شدید فرهنگی و بی سوادی و محبوس کردن زن در چارچوب خانه به دلیل خوش غیرتی پدران و برادران و شوهران، که خود گواه روشنی بر پدر سالاری و مرد سالاری است از زنان، خاله زنک هایی ساخته که راه باز کردن هر گره ای را جادو و سیاهی کردن می دانند. زیرا زن در هیچ امری آزادی عمل ندارد.

باز هم می توان نمونه ی بارز چنین زنانی را در "سنگ صبور" جستجو کرد. همسران حاج اسماعیل که حضور گوهر، دختر رختشوی را برای خود کسرشان می دانند و تحمل هووی دیگری را ندارند و نمی توانند به حاجی اعتراضی بکنند و تنها راهی که برایشان می ماند جادو و جنبل است.

"... دیگه اینقده اذیتم می کردن که جونم به لبم رسونده بودن. این قده جادو و جنبل و سیاهی واسم کردن و خاک قبرسون و پیه گرگ و گراز و آب مرده شورخونه و اسخونای مرده تو دس و بالم ولو کرده بودن، که دیگه از جونم سیر شده بودم و مرگ خودم رو از خدا خواسته بودم." (سنگ صبور، ۶۶)

و اما "چشم هایش": به طور کلی در آثار داستانی بزرگ علوی و به طور خاص در رمان چشم هایش می توان شخصیت زن را به طور مستقل و انسانی مختار و دارای هویت شناخت. زن های داستان های علوی خود را از قید مرد زدگی رها کرده اند و به دنبال جایگاه اجتماعی مستقلی برای خود هستند. چشم هایش با توصیف زندگی طبقه ی مرفه، تحصیل کرده، بالاشهر نشین و فرنگ رفته، به دنیای مدرن نزدیک می شود. دنیایی که زن و مرد در آن نسبتاً برابر هستند و زن یا مرد سالاری به حاشیه رانده می شود. در این حوزه، در مقام مقایسه ی "سنگ صبور" و "چشم هایش"، گوهر و فرنگیس را می توان در مقابل هم قرار داد.

گوهر که تازه به سن نوجوانی رسیده، باید به عقد پیرمردی متمول در بیاید تا مبادا پس از مادرش تنها بماند و در مملکت بی در و پیکر، به دست گرگ های بی صفت بیفتد. اگر چه هووها بسیار آزارش می دهند اما خیال مادر گوهر راحت است که سایه ی یک مرد بالای سر دخترش است.

فرنگیس عشق مردان را به بازیچه می گیرد. آنها را به دنبال خود می کشاند و تشنه از پای چشمه برشان می گرداند. به خواستگاران بی شمارش توجهی ندارد و گاهی آنها را از خود می رنجاند. در مقابل پدرش می ایستد و با تهدید از او می خواهد که او را محدود و آزادی اش را سلب نکند.

"اما این را بدانید: من دختر بزرگی هستم. اگر بخواهید به من زندگی را سخت بگیرید و مرا در کارهایی که می کنم آزاد نگذارید، همین امروز از خانه ی شما می روم. پدرم نگاهی پر از ترس به من انداخت." (چشم هایش، ۱۳۰)

اگر چه این رفتار فرنگیس غرور و خود سری او را می رساند اما این را هم یادآور می شود که دوران سکوت و اطاعت بی قید و شرط زنان و دختران رو به زوال است و زن می خواهد هویت انسانی اش را باز یابد.

از دیگر شخصیت هایی که در این دو اثر در مقام مقایسه قرار می گیرند بلقیس در "سنگ صبور" و مهربانو در "چشم هایش" است. بلقیس، از همسایه های گوهر و زنی آبله رو است که خیال می کند اگر صورتش آبله نداشت می توانست مثل گوهر خود را در دل احمد اقا جا کند. بمونعلی، شوهر بلقیس که بقول خودش عین است هیچ توجهی به بلقیس ندارد و او مثل کارگری در خانه ی شوهر کار می کند. بمونعلی تمام روز را در قهوه خانه می گذراند و هزینه های عیاشی ها و بساط منقل و بافورش را بلقیس با خرده فروشی فراهم می کند. بلقیس از بی محبتی های

شوهرش، عشق را در آغوش احمد آقا جست و جو می کند در حالیکه احمد آقا هم نگاهش به او مثل یک خدمه ی مفت و مسلم است.

در جامعه ی مرد سالار، زن پرورش می یابد برای مرد. زن برای مرد باید هر کاری می کند و مرد برای خودش. زن جسم و روحش را در اختیار مرد می گذارد و مرد تنها جسم زن را می خواهد. روح زن و عواطفش ارزش و اهمیتی ندارد. اگر جسم زن به کار آمد می شود عروسک کوکی و اگر به کار نیامد کنار گذاشته می شود. این تفکر مرد محور، از بلقیس زنی حسود و کینه توز و عقده ای می سازد که حتی حضور کودک پنج ساله ی گوهر را بر نمی تابد.

نگاه ابزار گونه به زن نه فقط در سنگ صبور بلکه در چشم هایش هم قابل ردیابی است. این رمان اگر در مسیر برابری زن و مرد حرکت می کند اما علوی هم نتوانست در تمام طول داستان، دنیایی متوازن را برای زن به تصویر بکشد. در دنیای مدرن، مرد می خواهد حس جاه طلبی خود را ارضا کند و فرنگیس به خاطر زیبایی مثال زدنی اش مورد توجه مردان است.

" مرا می خواست به زنی بگیرد که در مهمانی های درباری اروپا، دست زیر بازوی او اندازم، تا بتواند همه جا ببالد که خوشگل ترین زن را دارد. مرا می خواست به زنی بگیرد تا تشنگی جاه طلبی او تسکین یابد... یک زن برای تامین زندگی داخلی و مراقبت بچه هایش می خواست و زن های فراوان برای تسکین تمنای گندیده ی جسمش." (چشم هایش، ۱۹۵)

استاد ماکان از امکانات مالی فرنگیس استفاده می کند و از جایگاه و مقام و نفوذش بهره می جوید اما کمترین توجهی به عواطف فرنگیس ندارد.

اینها همه بیانگر آن است که علوی در تبیین زن آرمانی اش موفقیت کامل را کسب نکرده و ریشه ی این عدم موفقیت کامل را می توان در گذشته ی فرهنگ ایرانی جست و جو کرد که به راحتی حقوق زن نادیده گرفته می شد و نگاهی کاملاً ابزار گون به زن داشت.

در طرف دیگر ماجرا مهربانو حضور دارد. نامزد مهربانو، خداداد از مبارزان مخالف رژیم پهلوی در فرانسه است که با فقر و بیماری زندگی مشقت باری را سپری می کند و مهربانو مثل یک دوست وفادار و صمیمی زندگی اش را وقف خداداد کرده است. آن چیزی که مهربانو را پایبند زندگی در زیر شیروانی کرده است زور و اجبار و فقر و ترس نیست. آن چیزی از عشق و محبت که خداداد به مهربانو داده است، او را دلبسته ی خداداد و این زندگی محقرانه کرده است.

" پس از یکی و دو هفته به حدی با او دوست و صمیمی شده بودم که مهربانو می آمد و پیش من درد دل می کرد. چه زندگی پر تلاطمی اینها داشتند. در عین حال همه وقت شاد و خندان و خشنود بودند." (چشمهایش، ۱۰۱)

و این عشق، چیزی است که در دنیای مرد سالار " سنگ صبور" دروغینش نصیب گوهر شد و او را به نابودی کشاند و همین دروغینش هم نصیب بلقیس نشد و از او زنی پر حسرت، حسود و عقده ای ساخت.

### زن سنتی و زن مدرن

اختلاف باورها، اعتقادات، ارزش ها و بسیاری امور دیگر، همگی مواردی هستند که شکافی عظیم بین سنت و مدرنیته ایجاد کرده اند. اگرچه این دو می توانند با رعایت تعادل و حرکت در مسیر موازی، شرایط بهتری را برای جامعه و افراد آن رقم بزنند؛ اما حرکتشان در مسیر مخلف، آن هم به شکل افراط شده، آن دو را در مقابل هم و در تضاد با هم قرار داد.

انسان ها در جامعه ی سنتی و مدرن، دو دنیای متفاوت را تجربه می کنند. وجود جوامع سنتی و مدرن، ارتباطی مستقیم با مرد سالاری و زن سالاری دارد که اگر در هر کدام از این دو تغییر ایجاد شود دیگری را تحت الشعاع قرار خواهد داد. به همین دلیل زن سنتی و مدرن نیز در مقابل هم قرار می گیرند.



بزرگ علوی و صادق چوبک، نیز و وضعیت زن را در این دو جامعه آشکارا به تصویر می کشند. زنان در "سنگ صبور" سمبل زن سنتی و در "چشمهایش" سمبل زن در آستانه ی تجدد و مدرنیته هستند. "علوی در نوشته های خود عنایت خاصی به زنان دارد. البته این بدان معنا نیست که معیارهای امروزی را در مورد حق و حقوق زنان در آثار خود گنجانده باشد. اما روشن است که لحن و رویکرد وی به هیچ رو زن ستیزانه و سرکوب گرانه نیست؛ به خلاف دوستدار زنان است و آنان را مظهر عشق و فداکاری و (وفاداری) می داند و خواهان رشد و بالندگی آنان است. با این همه علوی در دوره ای می زیست که زنان هنوز به تحقق حقوق خود در جامعه ی ایرانی نرسیده بودند و عمده ی شخصیت پردازی علوی از زنان بیش از آنکه از واقعیت سرچشمه بگیرد بر تاثیری استوار بود که وی در اقامت خود در خارج از ایران و از حشر و نشر با زنان خارجی و یا تحصیل کرده ی فرنگ گرفته بود. توجه علوی به این گونه زنان، این گمان را تقویت می کند که او ویژگی های زن آرمانی اش را به هر رو از زنان متجدد غربی می گیرد." (دهباشی، ۱۳۸۴: ۴۳۲ و ۴۳۱)

اگرچه داستان هر دو نویسنده زندگی ایرانیان را به تصویر می کشد اما حضور فرهنگ غربی در "چشمهایش"، فضای این اثر را به دنیای مدرن نزدیک کرده است.

شاید بتوان شباهت ها و تفاوت های زن سنتی و مدرن را در این دو اثر در دو محور به طور مشخص شده تری بررسی کرد.

#### اعتقادات مذهبی و خرافی:

آنچه در سنگ صبور، سرنوشت گوهر را دگرگون کرد همان اعتقادات عامیانه و خرافه پرستی است؛ اما در اینجا خرافه تنها مختص به زنان نیست بلکه گریبان گیر قشر بی سواد و کم سواد جامعه است. گوهر به خاطر خون دماغ شدن کودک یک ساله اش کاکل زری در امامزاده متهم به زنا و فرزندش حرامزاده خوانده شد. و حاج اسماعیل، شوهر گوهر، که تا آن روز، به تهمت هایی که زن های دیگرش به گوهر نسبت می دادند بی توجهی می کرد، با خون دماغ شدن کاکل زری در امامزاده مطمئن شد که همسرش به او خیانت کرده است.

"حاجی گفت: معلوم میشه زیر کاسه یه نیم کاسه ای هس. تا حالا باور نمی کردم و خیال می کردم بچه مال خودمه، اما حالا که تو حرم دماغش خون افتاده دیگه حتمه که بچه مال من نیس. امام که دروغ نمیگه." (سنگ صبور، ۹۷)

اگر چه نفوذ باور های عامیانه و خرافات در طبقات فرودست و بی سواد، زن و مرد نمی شناسد، اما زنان بیشتر آنها را جدی گرفته و به آن دامن زده اند. همان طور که در بخش قبل یاد آور شدیم زنان داستان های چوبک در انجام هر کاری که در آن ناتوان بودند به جادو پناه می بردند؛ همان کاری که زن های حاج اسماعیل در حق گوهر می کردند.

جهان سلطان، کلفت خانهای حاج اسماعیل نیز که شاهد مظلومیت گوهر و فتنه جویی هووها بود، برای حفظ گوهر و نوزادش از آسیب و تاثیر جادوها به سراغ جادو رفته است. (همان، ۹۳)

زنان در سنگ صبور با پذیرش باور های مذهبی و گرایش به خرافه و افراط در آن، از یک طرف بام افتاده اند و در زیر پا گذاشتن عرف و اخلاق و انسانیت از طرف دیگر بام. نمونه ی آشکار این گونه رفتارها در شخصیت بلقیس است. او برای سر به نیست شدن گوهر، شمع نذر امامزاده می کند و با گم شدن گوهر گمان می کند نذرش قبول شده است. وقتی به امامزاده می رود، از امام شرم می کند و حجابش را محکم تر می کند تا نامحرم نبیند اما برای همسایه اش احمد آقا آرایش می کند و در نبود شوهرش با وی هم آغوشی می کند.

"من رفتم یه سری برم شاه چراغ شمع روشن کنم. شکر خدا مثل اینکه زمین دهن واز کرده گوهر و قورت داده. می دونم دیگه نیماش. گفتم تا زوده برم یه دسیه شعمی که نذر کرده بودم روشن کنم که نذرم باطل نشه." (همان، ۱۱۶)

در "چشمهایش" بزرگ علوی از تفکرات سنتی و قدیمی نشانی نیست یا در حال رانده شدن به حاشیه اند و باورها و اعتقادات دینی، تعصبات و مرز بندی های جنسیتی کنار گذاشته می شود و شخصیت ها، دنیای آزادی را تجربه می کنند. مادر فرنگیس، تنها شخصیت سنتی داستان است و اعتقاداتش در دنیای مدرن خریدار ندارد، از این رو ابلهانه خوانده می شوند.

"مادرم از آن دنیای دیگری بود. کتاب دعا، سر جانماز، تسبیح، قلیان و شاهزاده عبد العظیم او را در زندگی راضی می کرد. خوشش می آمد با خاور سلطان و امین الحاجیه و خانم عرفان بنشیند، قلیان بکشد و غیبت کند." (چشمهایش، ۱۳۵۷: ۸۶ و ۸۷)

"پدر و مادر دارم. آنها در کربلا مجاور شده اند... مادرم می نویسد بروم پیش آنها توبه کنم. آخ چه خوشبخت است این کبوتر پیر!... کاش مانند مادرم ابله به دنیا آمده و ابله در کربلا مجاور می شدم." (همان، ۷۰)

بروز حسادت زنانه:

حسادت امری درونی است و مختص ذات و شخصیت هر فرد است و عوامل بیرونی کمتر در شکل گیری این بعد از شخصیت انسان تاثیر گذار است. به همین دلیل حسادت، اختصاص به جامعه ی سنتی یا مدرن ندارد. شاید موضوع حسادت، از معدود مشترکات این دو اثر باشد؛ با این تفاوت که موضوع حسادت ها در "سنگ صبور" سخیف تر از "چشمهایش" است. در "چشمهایش"، زن حسادت می کند چون نمی خواهد داشته هایش را از دست بدهد ولی در "سنگ صبور"، زن برای به دست آوردن آنچه ندارد حسادت می کند.

زیبایی بیش از حد فرنگیس سبب شده است زن های دور و برش نگران تحریک و از دست دادن همسرانشان باشند و این عامل، حس حسادت را در آنها بر می انگیزد؛ اما دختری چون مهربانو، قلبش از کینه و حسادت پاک است. اگر چه فرنگیس زیاد به منزلشان رفت و آمد دارد اما مهربانو او را همچون دوست خود می داند. "میان آنان رقابتی زنانه برای جلوه فروشی و جلب نظر مردان وجود ندارد و این پیوند خواهرانه تا حد زیادی مدیون پرداخت علوی از شخصیتی مانند مهربانو است." (دهباشی، ۱۳۸۴: ۴۳۴)

در "سنگ صبور"، بلقیس، نمونه ی تمام عیار یک زن حسود و بد طینت است. بلقیس به خاطر علاقه اش به احمد آقا و رابطه ی خوب گوهر با او، به گوهر حسد می ورزد و کینه اش را به دل دارد تا جایی که برای نابودی اش دعا می کند. حسادت بلقیس به همین جا ختم نمی شود. با اینکه چند روز است که گوهر گم شده، اما کوچکترین باز مانده ای از او خاطر بلقیس را مکدر می کند. توجه احمد آقا به کاکل زری و مراقبت از او حسادت بلقیس را بر می انگیزد. او دائما کاکل زری را نفرین و آرزوی مرگش را می کند.

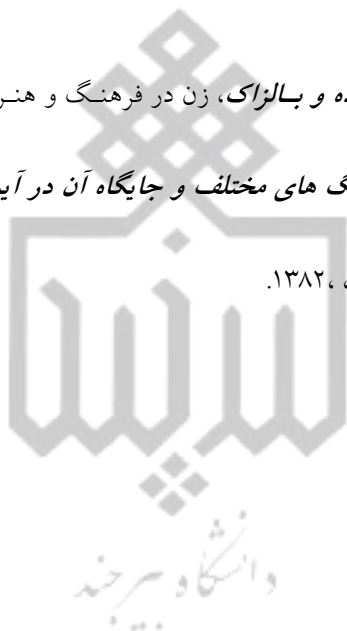
"بین لگورش چه جوری داره سر حوض آتیش می بارونه که الهی جزت تو جیگر نت بیفته. تو غافل که این وصله ی زمین شده از صب تا شوم چه الو ارژنی تو این خونه می بارونه. ایشالو کمت رو آب بگیریه یه عالمی از دستت آسوده بشن." (سنگ صبور، ۳۰)

گوهر در خانه ی شوهر نیز طعم حسادت هووها را چشیده بود. حسادتی که نتیجه اش بدنامی و آوارگی گوهر شد. گوهر در حالی همیشه مورد بغض و کینه ی اطرافیان قرار می گیرد که در خانه ی شوهر مظلوم ترین، و بعد از رفتن از خانه ی حاج اسماعیل نیز تنها ترین و بدبخت ترین افراد بود.

## منابع

- براهنی، رضا، *تاریخ مذکر* (رساله ای پیرامون تشنت فرهنگ در ایران)؛ چاپ اول، تهران: نگاه، ۱۳۶۳
- جعفر دهقی، محمود، متوسلی، نعیمه؛ *سیمای زن در ادبیات معاصر "نیلوفر کبود بوف کور"*؛ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال چهارم، شماره پانزدهم، ۱۳۹۲، ۱۰۲-۸۷
- چوبک، صادق؛ *سنگ صبور*؛ تهران: جاویدان، ۱۳۵۲

- حسن پور آلاشتی، حسین؛ منصور لکورج، سهراب؛ درونمایه های سیاسی اجتماعی رمان "چشمهایش"؛ پژوهشنامه ی علوم انسانی و اجتماعی (ویژه نامه ی پژوهش های اجتماعی)، دوره، ۱۳۸۷؛ صص ۱۵۷-۱۷۰
- حسین زاده، آذین؛ زن آرمانی زن فتنانه؛ چاپ اول، تهران: قطره، ۱۳۸۳.
- حمیدی، جعفر؛ عاملی زاده، مریم (۱۳۸۶)؛ تحول جایگاه زن در نثر پیش از مشروطه؛ نشریه تاریخ ادبیات فارسی، شماره ۳/۶۰/۱۳۸۶: ۵۹-۴۶.
- حیدری، حسن؛ ابراهیمی نسب، یوسف؛ جایگاه زن در گذر تاریخ و سیر حقوقی آن؛ فصلنامه ی علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال دوم، شماره پنجم، ۱۳۸۹: ۷۱-۸۴.
- حیدری، علی؛ (سیمای زن در کلیله و دمنه ی نصرالله منشی، فصلنامه ی علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا، سال پانزدهم و شانزدهم، شماره ی ۵۷ و ۸۵، ۶۵-۱۳۸۴؛ ۶۵-۵۱.
- دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- دهباشی، علی؛ یاد صادق چوبک؛ چاپ اول، تهران: ثالث، ۱۳۸۰.
- ؛ یاد بزرگ علوی؛ چاپ اول، تهران: ثالث، ۱۳۸۴.
- سنجری، سعیده؛ نقش زن در ادبیات کهن و اسطوره های ایرانی؛ فصلنامه ی علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال دوم، شماره ی هفتم، ۱۳۹۰: ۳۵-۴۶.
- علوی، بزرگ؛ چشمهایش؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- علوی، فریده؛ سعیدی، سهیلا، بررسی جایگاه زن در آثار واقع گرایانه ی جمال زاده و بالزاک، زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ی اول، شماره سوم، ۱۳۸۹؛ ۵۸-۳۹.
- معین، زهرا (۱۳۸۱)؛ بانو خدایان و بانو اسطوره ها (واژه ی زن در زبان ها و فرهنگ های مختلف و جایگاه آن در آیین زردشتی)، کتاب ماه هنر، شماره ی ۵۰ و ۴۹
- میر صادقی، جمال؛ داستان نویسن های نام آور معاصر ایران؛ چاپ اول، تهران: قطره، ۱۳۸۲.



دانشگاه تبریز

انجمن علمی زبان ادبی فارسی